





رازهای پشت عمامه

تهیه و تألیف: میلاد اربابی



نام کتاب: رازهای پشت عمامه
نام نویسنده: میلاد اربابی
شمارگان: اس ۳۰/۸/۲۰۲۰
نوبت چاپ: اول
چاپ: استکھلم
سامانه الکترونیک: arbabi.milad@gmail.com

سخن ناشر

بیش از چهار دهه است که ملت شریف ایران، مردمی صبور، ریشه‌دار، و دارای تمدنی هزاران ساله، اسیر چنگال ساختاری شده‌اند که نه تنها نتوانسته است پاسخگوی نیازهای اولیه و انسانی آنان باشد، بلکه با تکیه بر دروغ، تحریف تاریخ، سوءاستفاده از باورهای مذهبی، و سرکوب هر صدای آزاداندیش، پایه‌های قدرت خود را بر فریب و خدعه استوار ساخته است.

از همان روزهای نخست پیروزی انقلاب اسلامی، وعده‌هایی داده شد که دل‌های بسیاری را امیدوار ساخت. وعده‌هایی چون آزادی، عدالت، کرامت انسانی، شکوفایی اقتصادی و معنوی. اما آنچه در عمل رخ داد، چیزی نبود جز تحکیم قدرت در دست گروهی محدود از روحانیون غیرپاسخ‌گو، که نه تنها فاقد تخصص اداری کشور بودند، بلکه با خوی استبداد، هر نقد و دگراندیشی را به تهمت و تهدید پاسخ دادند. در این میان، مردم ایران – مردمانی که با صداقت و اعتماد، سرنوشت خود را به دست این مدعیان دین‌داری سپرده بودند – کم‌کم دریافتند که آنچه تحت عنوان «جمهوری اسلامی» بر آنان تحمیل شده، نه جمهوری است و نه اسلامی. نه جمهوری در کار بود که به آرای واقعی مردم اعتنا کند، و نه اسلامی که بر پایه عدالت، راستی، و خیر عمومی بنا شده باشد.

در طول این سال‌ها، ما شاهد چهره‌ای از دین شده‌ایم که نه با ایمان قلبی مردم سازگار است، نه با اخلاق، و نه با زندگی در دنیای امروز. روحانیونی که می‌بایست راهنما و الگوی اخلاقی مردم باشند، خود به نماد فساد مالی، خشونت سیاسی، تحجر فکری و بی‌عدالتی

بدل شده‌اند. آنان که می‌بایست فریادرس مظلومان باشند، خود به ظالمانی بدل شده‌اند که صدای دادخواهی را در گلو خفه می‌کنند و آزادی را معادل تهدید برای قدرت خود می‌دانند.

اکنون، پس از قریب به نیم قرن تجربه‌ی تلخ، پس از نسل‌هایی که در آرزوی آزادی رشد کردند و در قفس سانسور و فقر و تبعیض پیر شدند، زمان آن فرارسیده است که مردم ایران با چشمانی باز، قلب‌هایی آگاه و اراده‌ای جمعی، بپاخیزند. برخیزند برای بازپس‌گیری حقیقت، برای بازسازی میهن، برای پایان دادن به حکمرانی کسانی که نه دغدغه ایران دارند و نه ایرانی.

سکوتی که امروز حاکم است، سکوتی تحمیلی است. سکوتی نیست که از رضایت برخاسته باشد، بلکه نتیجه‌ی ترس، تهدید، سانسور و سرکوب است. اما تاریخ بارها نشان داده که هیچ سیاهی‌ای تا ابد پایدار نمی‌ماند. هیچ فریبی، هر قدر هم پیچیده و مذهبی‌نما، نمی‌تواند تا ابد وجدان جمعی یک ملت را خاموش کند.

این کتاب تلاشی است برای بازگو کردن آنچه طی سال‌ها گفته نشده یا اجازه انتشار نیافته است. تلاش برای بازگشایی چشم‌ها، و دعوتی به گفت‌وگو، بازاندیشی، و در نهایت بیداری. نویسنده این اثر کوشیده است تا با رجوع به منابع معتبر، نقل قول‌های مستند، و تحلیل‌های تاریخی، چهره‌ی واقعی افرادی را که در لباس دین برگردان این ملت سوار شدند، آشکار سازد. از عبدالحسین لاری که اولین جرقه ولایت فقیه را در ایران زد، تا خمینی که آن را به قدرت رساند، و خامنه‌ای که با تحکیم استبداد و حذف سیستماتیک رقبا، آن را به نهایت استیلا رساند.

ما، به عنوان ناشر، معتقدیم که روشن‌گری، گام نخست در مسیر رهایی است. برای ساختن آینده‌ای بهتر، باید گذشته را بشناسیم و از آن درس بگیریم. باید بدانیم چگونه ملتی بزرگ و فرهنگ‌ساز، به دام گروهی افتاد که قدرت را ابزار کسب ثروت، سرکوب، و تداوم جهل ساختند.

این کتاب، دعوتی است به بازگشت به خویشتن. به شناخت حقیقت. به عبور از پرده‌های دروغ. به ساختن ایرانی که در آن دین جایگاه واقعی خود را دارد: الهام‌بخش اخلاق، نه ابزار حکومت. به ساختن ایرانی که در آن قدرت از آن مردم است، نه در دستان کسانی که خود را منصوب از سوی خدا می‌دانند و در برابر هیچ نهادی پاسخگو نیستند.

زمان آن فرا رسیده که این چرخه پایان یابد. زمان آن است که ایران، دوباره برخیزد. از خاکستر تباهی، سر برآورد. آینده‌ای روشن، در انتظار ماست – اگر بخواهیم.

با امید به فردایی روشن‌تر

ناشر

مقدمه

تاریخ تکرار می‌شود.

تا رِیخ هر سرزمینی آیین‌های است از آرمان‌ها، خطاها، تجربه‌ها و آنچه ملت‌ها برای آن جنگیده‌اند یا از آن چشم پوشیده‌اند. ایران، این سرزمین پرشکوه با تمدنی چند هزار ساله، از سلسله‌های باستانی گرفته تا فراز و نشیب‌های سیاسی معاصر، همواره در حال کشاکش میان نوگرایی و سنت، روشنایی و تاریکی، آگاهی و جهل بوده است. در این میان، یکی از اثرگذارترین و در عین حال بحث‌برانگیزترین نهادهایی که در سیر تحولات تاریخی ایران نقش بازی کرده، نهاد روحانیت یا همان طبقه‌ی موسوم به «علما» و «مراجع دینی» بوده است؛ طبقه‌ای که از درون دین برخاست، اما به تدریج با پیوند خوردن با قدرت، به عنصری سیاسی و گاه سرنوشت‌ساز بدل شد.

در طول قرون متمادی، روحانیون شیعه به عنوان مفسران دین و مرجع تقلید مردم، در کنار یا در تقابل با حاکمان حضور داشته‌اند. اما آنچه در دوران معاصر و به ویژه پس از انقلاب ۱۳۵۷ رخ داد، فراتر از یک مشارکت در قدرت بود: این بار روحانیت نه تنها در متن قدرت قرار گرفت، بلکه با تکیه بر مفهومی نوظهور – ولایت فقیه – خود به حاکم بلامنازع تبدیل شد. نظریه‌ای که در ابتدا به عنوان راهکاری فقهی در دوره غیبت امام معصوم مطرح شد، به تدریج به پایه‌ی نظری نظام جمهوری اسلامی بدل گردید و تمام ساختارهای قانونی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور را تحت سیطره خود قرار داد.

اما آیا این چرخش تاریخی، از «دین مردمی» به «دین حکومتی»، در خدمت تعالی ملت ایران بوده است؟ آیا نهاد دین در نقش حکمران توانسته است آن‌گونه که وعده داده

شد، جامعه‌ای عادلانه، اخلاق‌محور، توسعه‌گرا و معنوی بسازد؟ یا آن‌گونه که بسیاری از منتقدان و روشنفکران معاصر معتقدند، نتیجه‌ی این تلفیق دین و قدرت چیزی نبوده جز تبدیل دین به ابزار سرکوب، اخلاق به ابزاری برای نظارت و فقر به وسیله‌ای برای مطیع‌سازی مردم؟

در این کتاب، ما به واکاوی ژرف‌تری از این پرسش‌ها می‌پردازیم. از اولین تجربه‌ی عملی ولایت فقیه توسط سید عبدالحسین لاری در جنوب ایران و مقاومت او در برابر استعمار و استبداد، تا تبدیل این ایده به ساختار رسمی حکومت توسط آیت‌الله خمینی و استمرار آن توسط آیت‌الله خامنه‌ای، مسیر پر پیچ و خمی طی شده است. مسیری که نه تنها سرنوشت ایران را تغییر داد، بلکه چهره‌ی اسلام سیاسی را نیز دگرگون ساخت. در این کتاب سعی شده است تا با رجوع به منابع تاریخی، اسناد منتشرشده، گفتارهای رسمی و ناگفته‌ها، تصویری واقع‌گرایانه و مستند از سیر قدرت‌یابی روحانیت و تأثیرات آن بر جامعه ایرانی ترسیم شود.

ما در فصل‌های این کتاب، ابتدا به بنیادهای نظری و تاریخی ولایت فقیه خواهیم پرداخت. اینکه چگونه از دل حوزه‌های علمیه، ایده‌ای سربرآورد که ادعا داشت در غیاب امام معصوم، فقیه جامع‌الشرایط حق حکومت دارد. سپس به بررسی زندگی و اندیشه‌های آیت‌الله خمینی می‌پردازیم؛ مردی که با تکیه بر کاریزما، شبکه‌های سنتی مذهبی، و حمایت‌های غیرمنتظره قدرت‌های جهانی – از جمله ایالات متحده آمریکا – توانست یک نظام سلطنتی را سرنگون کرده و جمهوری اسلامی را بنا کند. خواهیم دید که چگونه تعاملات پنهان او با دولت کارتر و مذاکرات غیررسمی با غرب، در تسهیل انتقال قدرت به او نقش ایفا کرد؛ و چگونه پس از تثبیت حاکمیت، بسیاری از وعده‌های آزادی، عدالت و جمهوریت، زیر سایه مصلحت، امنیت و حفظ نظام، به محاق رفت.

در ادامه، به دوران آیت‌الله خامنه‌ای می‌پردازیم؛ دوره‌ای که با تمرکز بی‌سابقه قدرت در دستان رهبری همراه بوده و به گفته بسیاری، به دوران تثبیت کامل ولایت مطلقه فقیه انجامیده است. خامنه‌ای، که خود در زمان انتخاب به رهبری دارای مرجعیت فقهی نبود، با ساخت شبکه‌ای عظیم از نهادهای مالی، نظامی، امنیتی و فرهنگی، به یکی از قدرتمندترین رهبران تاریخ ایران بدل شد. اما این قدرت، بهای سنگینی داشته است: سرکوب هر صدای مستقل، حذف فیزیکی یا سیاسی رقبای محتمل، فقر گسترده، و انزوای بین‌المللی. مرگ مشکوک سید احمد خمینی، درگذشت بحث‌برانگیز رفسنجانی، حصر موسوی و کروبی، و تضعیف نهادهای انتخابی، همه در راستای یک هدف بوده است: تثبیت قدرت مطلقه رهبری.

در فصل پایانی، نقش عمومی روحانیت در تاریخ معاصر ایران را از منظر اجتماعی و فرهنگی بررسی می‌کنیم. از مخالفت آنان با آزادی زنان و تحصیل علوم مدرن گرفته تا ترویج فرهنگ خدعه و تقیه در سیاست، از برخورد با روشنفکران و سانسور اندیشه، تا نهادینه کردن تفکر تسلیم و سکوت در جامعه. این فصل تلاش می‌کند نشان دهد چگونه روحانیتی که زمانی در کنار مردم و در برابر ظلم بود، خود به نماد ظلم، فساد و واپس‌گرایی تبدیل شده است.

این کتاب، فراتر از یک تحلیل تاریخی، دعوتی است به بیداری جمعی. ما به‌عنوان ملت، مسئول فراموشی‌های خود هستیم. فراموشی وعده‌ها، فراموشی آزادی، فراموشی حقوق انسانی. و در همین فراموشی است که فرصت برای مستبدان فراهم می‌شود تا تاریخ را به میل خود بازنویسی کنند و از دین، ابزاری برای فرمانروایی بسازند. اما دیگر زمان فراموشی نیست. زمان آگاهی است، زمان بازنگری. این کتاب تلاشی است برای بازگویی

آنچه ناگفته ماند، برای به چالش کشیدن روایت رسمی، و برای طرح پرسشی که باید سال‌ها پیش می‌پرسیدیم: آیا وقت آن نرسیده است که یک‌بار دیگر سرنوشت خویش را خود به دست بگیریم؟ آیا وقت آن نیست که بپرسیم چه کسانی به نام دین، ایمان مردم را گروگان گرفتند و عدالت را قربانی قدرت کردند؟

خواندن این کتاب، شاید آغاز راهی باشد برای گفت‌وگو، تفکر، و در نهایت حرکت. حرکت به سوی ایرانی که در آن دین از قدرت جدا باشد، سیاست پاسخگو باشد، و مردم صاحب اختیار سرنوشت خود باشند. ایرانی که در آن صداقت جای خدعه را بگیرد، و ایمان جای ترس را.

از همگی شما به عنوان بخشی اساسی از این کتاب و آرمانهایش سپاسگزارم.

با امید به بازگشت حقیقت و آزادی به این سرزمین.

نویسنده

فهرست مطالب

12	فصل اول
20	فصل دوم
28	فصل سوم
36	فصل چهارم
43	فصل پنجم
43	نتیجه‌گیری

فصل اول

خاستگاه ولایت فقیه

از سید عبدالحسین لاری تا انقلاب

ولایت فقیه به معنای « یکی از مباحث جنجالی در تاریخ معاصر ایران است. این نظریه بر آن است که در نبود امام معصوم، یک فقیه با تقوا و آگاه به دین باید مسئولیت هدایت و اداره جامعه را بر عهده گیرد. مفهوم ولایت فقیه ریشه در اندیشه فقهای شیعه دارد، اما تفسیر و اجرای عملی آن به شکلی که امروزه می‌شناسیم، طی یک قرن اخیر شکل گرفته است. در این کتاب، سیر تحول این ایده و نقش روحانیت در قدرت سیاسی ایران را بررسی می‌کنیم؛ از نخستین اجرای عملی ولایت فقیه توسط سید عبدالحسین لاری در عصر قاجار گرفته تا برپایی جمهوری اسلامی توسط روح‌الله خمینی در ۱۳۵۷ و استمرار آن تحت زعامت علی خامنه‌ای در سه دهه اخیر. همچنین به تأثیرات حضور آخوندها و آیت‌الله‌ها بر عقب‌ماندگی تاریخی ایران و بهره‌گیری آنان از تاکتیک‌هایی چون (فربس سیاسی) برای کسب و حفظ قدرت خواهیم پرداخت.

در فصل‌های آتی، ابتدا به پیشینه تاریخی نظریه ولایت فقیه و اجرای نخستین آن توسط سید لاری می‌پردازیم. سپس زندگی و اندیشه‌های امام خمینی را از تولد تا مرگ مرور کرده و به روابط پشت‌پرده او با دولت آمریکا - به‌ویژه جیمی کارتر - در روند سقوط رژیم پهلوی اشاره می‌کنیم. در ادامه، کارنامه علی خامنه‌ای و شیوه حذف رقبا و منتقدان توسط وی را واکاوی کرده و چهره او را به‌عنوان رهبر مستبدی ترسیم می‌کنیم که رفاه مردم در اولویت او نیست. نهایتاً، نقش کلی نهاد روحانیت در تاریخ معاصر ایران و میزان تأثیر آن در عقب‌ماندگی کشور را همراه با نمونه‌هایی از به‌کارگیری سیاسی توسط رهبران مذهبی بررسی خواهیم کرد. این پژوهش بر پایه منابع متعدد فارسی، انگلیسی- و دیگر زبان‌ها استوار است.

و می‌کوشد تصویری مستند و تحلیلی از یکی از بحث‌برانگیزترین موضوعات تاریخ سیاسی ایران ارائه دهد.

اندیشه‌ی ولایت فقیه به‌عنوان نظریه‌ای در فقه شیعه سابقه‌ای طولانی دارد. برخی فقیهان گذشته مانند ملا احمد نراقی در قرن ۱۹ میلادی، اختیارات وسیعی برای فقها در زمان غیبت امام قائل بودند با این حال، اجرای عملی حکومت فقها تا اواخر دوران قاجار به وقوع نپیوسته بود. سید عبدالحسین موسوی لاری نجفی (۱۲۶۴-۱۳۴۲ قمری) را می‌توان پیشگام اجرای اصل ولایت فقیه در ایران دانست (مرحوم آیت الله سید عبدالحسین لاری آغازگر اصل ولایت فقیه در یکصد سال پیش). او که از شاگردان میرزای شیرازی و از علمای مبارز جنوب ایران بود، با ایمان راسخ به ولایت فقیه توانست برای نخستین بار یک حکومت اسلامی محلی را بر پایه این نظریه بنا کند.

سید لاری در اوایل قرن چهاردهم قمری (اوایل قرن بیستم میلادی) به درخواست مردم لارستان و با توصیه استادش میرزای شیرازی به جنوب ایران مهاجرت کرد در آن زمان، ایران دوران پرتلاطمی را می‌گذراند؛ از یکسو جنبش مشروطه‌خواهی در جریان بود و از سوی دیگر نفوذ و استعمارگری قدرت‌های خارجی (بویژه روس و انگلیس) کشور را تهدید می‌کرد. سید لاری دولت قاجار استبدادی را نامشروع می‌دانست و معتقد بود تنها راه نجات مسلمانان از استعمار و استبداد، برپایی حکومتی اسلامی به رهبری فقها است. او صراحتاً جدایی دین از سیاست را توطئه استعمار معرفی می‌کرد و فقیه جامع‌الشرایط را نایب عام امام زمان می‌دانست که وظیفه اجرای احکام الهی در جامعه را بر عهده دارد.

با چنین باوری، آیت‌الله لاری در منطقه لارستان دست به اقداماتی زد که در تاریخ معاصر ایران کم‌سابقه بود. او به سازماندهی نیروهای مردمی و ایجاد گروه‌های مسلح محلی

(معروف به تفنگچیان سید لاری یا چریک‌های فارس) پرداخت تا ضمن برقراری نظم اسلامی، در برابر نفوذ بیگانگان مقاومت کند.

. وی احکام اسلامی از جمله اجرای حدود، اقامه نماز جمعه و احیای فریضه امر به معروف و نهی از منکر را در قلمرو تحت نفوذش به اجرا گذاشت.

. دولت انگلستان که منافع استعماری خود را در جنوب ایران در خطر می‌دید، از دولت قاجار خواست که سید لاری را تحت فشار قرار دهد؛ اما اقتدار و پایگاه مردمی این مرجع تقلید مبارز چنان بود که عمال حکومت مرکزی در منطقه قدرت رویارویی مستقیم با او را نداشتند.

سید عبدالحسین لاری علاوه بر مبارزه با استبداد داخلی، به مقابله جدی با استعمار انگلیس نیز برخاست. او حضور مبلغین مسیحی اعزامی از سوی انگلیس به جنوب ایران را که پوششی برای نفوذ استعمار تلقی می‌کرد، برنتابید و حکم به اخراج آنان و سوزاندن کتب گمراه‌کننده‌شان داد.

پس از سید لاری، ایده ولایت فقیه تا چند دهه در حاشیه ماند، هرچند علما همچنان بر نفوذ اجتماعی خود تکیه داشتند. در جریان نهضت مشروطه، برخی روحانیون نظیر آیت‌الله فضل‌الله نوری خواهان مشروطه «مشروعه» (مشروط به نظارت شرع) بودند و با جنبه‌هایی از مشروطیت به سبک غربی مخالفت کردند.

فضل‌الله نوری که در ابتدا از حامیان جنبش عدالت‌خواهی بود، با مشاهده آنچه “انحراف فرهنگی مشروطه” می‌خواند، به صف مخالفان پیوست و تاکید داشت که قوانین مجلس باید تحت نظارت فقهای طراز اول قرار گیرد.

سرانجام این روحانی برجسته به جرم مخالفت با مشروطه در ۱۲۸۸ شمسی اعدام شد؛ واقعه‌ای که شکاف میان بخشی از روحانیت و طرفداران تجدد را عمیق‌تر کرد..

در دهه‌های بعد، با روی کار آمدن حکومت پهلوی، روحانیت سنتی ایران عمدتاً از عرصه قدرت رسمی کنار گذاشته شد و برنامه‌های سکولار مدرنیزاسیون رضاشاه (مانند کشف حجاب اجباری، تضعیف محاکم شرع و ایجاد دادگستری عرفی) با مقاومت و نارضایتی علما و متدینین روبرو گردید

پس از شهریور ۲۰ و اشغال ایران در جنگ جهانی دوم، فضای باز سیاسی کوتاهی ایجاد شد که در آن روحانیونی چون آیت‌الله کاشانی در نهضت ملی شدن نفت نقش یافتند. با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و استقرار مجدد اقتدار کامل محمدرضا شاه، بار دیگر نیروهای مذهبی به حاشیه رانده شدند.

اما در همین دوران، در حوزه‌های علمیه تفکرات جدیدی جوانه می‌زد که بعدها سرنوشت ایران را متحول کرد. روح‌الله مصطفوی خمینی (۱۲۸۱-۱۳۶۸ ش) که به زودی به چهره اصلی مبارزات اسلامی بدل شد، از تربیت‌یافتگان حوزه علمیه قم بود و به خوبی نارسایی‌های رژیم پهلوی در پاسخگویی به نیازهای دینی جامعه را درک می‌کرد.

خمینی در سال ۱۳۴۱ شمسی علیه لوایح موسوم به انجمن‌های ایالتی و ولایتی (که در آن قید اسلام از شرایط انتخاب‌شوندگان حذف و به زنان حق رأی داده می‌شد) به شدت اعتراض کرد. او اعطای حق رأی به زنان و سوگند به کتاب آسمانی به جای قرآن را مغایر اسلام دانست و حکومت را به تمرد از احکام دین متهم کرد

این اعتراضات در فروردین ۱۳۴۲ (واقعه مدرسه فیضیه) و سپس قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به نقطه اوج رسید و خمینی به عنوان رهبر نهضت روحانیت علیه اصلاحات شاه شناخته شد. در واقع، آنچه از سوی حکومت «انقلاب سفید» و گامی به سوی نوسازی قلمداد می‌شد - نظیر حق رأی زنان و اصلاحات ارضی - از نگاه امام خمینی نقشه‌ای آمریکایی-اسرائیلی برای تضعیف اسلام و روحانیت بود. خمینی پس از تبعید به عراق (نجف) در سال ۱۳۴۳، به تدوین منسجم نظریه سیاسی خود پرداخت. درس‌های ولایت فقیه او که در سال ۱۳۴۸ در نجف تدریس و بعدها با عنوان «حکومت اسلامی» منتشر شد، طرحی جامع برای برپایی دولت اسلامی تحت رهبری فقها ارائه می‌داد.

او استدلال می‌کرد که همه احکام اسلام برای اداره جامعه وضع شده و اجرای حدود و قوانین شرع تعطیل‌بردار نیست؛ بنابراین باید حاکمیتی باشد که مجری شریعت باشد. خمینی به صراحت اعلام کرد همانطور که پیامبر و ائمه، والی مسلمین بودند فقها نیز در زمان غیبت «والی امور امت» هستند و حتی اگر لازم باشد برای مصلحت اسلام، می‌توان احکامی را به‌طور موقت تعطیل کرد، چرا که حفظ حکومت اسلامی از اهم واجبات است.

این ایده بعدها در قالب ولایت مطلقه فقیه مشهور شد

بدین ترتیب، از سید لاری تا امام خمینی، ایده ولایت فقیه مسیری طولانی طی کرد. اگر لاری آن را برای نجات ایران از چنگال استبداد قاجار و استعمار انگلیس پیشنهاد کرد، خمینی آن را راهی برای سرنگونی سلطنت پهلوی و قطع نفوذ آمریکا و غرب در ایران دید. در سال ۱۳۵۷، با اوج‌گیری انقلاب اسلامی، این ایده مجال تحقق یافت. روح‌الله خمینی با بسیج توده‌های مردم و حمایت شبکه روحانیت سنتی و نیروهای مذهبی سیاسی، رژیم سلطنتی را ساقط کرد و در فروردین ۱۳۵۸ رسماً بر پایه همه‌پرسی، «جمهوری اسلامی» را تأسیس نمود. در قانون اساسی جدید (تصویب‌شده ۱۳۵۸ و بازنگری ۱۳۶۸)، اصل ولایت فقیه به‌عنوان رکن نظام حکمرانی پذیرفته شد و خود امام خمینی به‌عنوان ولی فقیه و رهبر انقلاب، بالاترین مقام کشور گردید. فصل‌های بعدی به تفصیل به زندگی و عملکرد امام خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای در مقام ولی فقیه می‌پردازد، اما در اینجا اشاره به تداوم تاریخی ولایت فقیه از دیدگاه نظری ضروری است. پس از رحلت امام خمینی در سال

۱۳۶۸، مجلس خبرگان علی‌رغم اینکه آیت‌الله سید علی خامنه‌ای از نظر رتبه فقهی در حد مرجعیت شناخته شده نبود، او را به رهبری برگزید.

برای تطبیق با این انتخاب، در بازنگری قانون اساسی شرط مرجع بودن حذف و ولایت فقیه به فقیه عادل که مورد تأیید خبرگان است اعطا شد. آیت‌الله خامنه‌ای طی سه دهه زعامت خود، برداشت و شیوه‌ای از ولایت فقیه را پیش برد که برخی آن را مطلقه‌تر و استبدادی‌تر از دوران بنیانگذار جمهوری اسلامی می‌دانند. در ادامه، کارنامه این دو رهبر جمهوری اسلامی و تأثیرات حکومت آنان بر وضعیت کشور بررسی خواهد شد.

فصل دوم

:از سید عبدالحسین لاری تا انقلاب –
،امام خمینی – از تبعید تا قدرت
ایدئولوژی و پیوندهای پنهان با غرب

سید روح‌الله خمینی (نام اصلی: روح‌الله مصطفوی) در سال ۱۲۸۱ شمسی در خمین به دنیا آمد. وی در خانواده‌ای روحانی پرورش یافت و تحصیلات حوزوی را تا درجه اجتهاد نزد اساتید بزرگی چون آیت‌الله عبدالکریم حائری یزدی و آیت‌الله بروجردی ادامه داد. خمینی از همان ابتدای جوانی روحیه‌ای تند و انقلابی در برابر ظلم حاکمان داشت و به مسائل سیاسی-اجتماعی بی‌تفاوت نبود. انتشار کتاب کشف‌الاسرار در ۱۳۲۳ که نقدی بر حکومت پهلوی و اندیشه‌های سکولار بود، نشانه‌ای اولیه از گرایش سیاسی او به برقراری حکومت اسلامی است.

با آغاز سلطنت محمدرضا شاه و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، خمینی به یکی از منتقدان جدی رژیم تبدیل شد. اعتراض شدید او به لوایح ۶ گانه انقلاب سفید شاه (بخصوص اعطای حق رأی به زنان و اصلاحات دادگستری) در سال ۱۳۴۲ موجب شهرت و محبوبیت وی در میان مذهبیون گردید

. شاه که خطر یک روحانی کاریزماتیک را حس می‌کرد، دستور تبعید او را در آبان ۱۳۴۳ به ترکیه و سپس عراق صادر کرد. امام خمینی ۱۴ سال در نجف اقامت داشت و در همین دوران، تئوری ولایت فقیه را تدوین نمود که پایه فکری انقلاب اسلامی شد.

با اوج‌گیری اعتراضات مردمی در سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷، نام خمینی به عنوان رهبر انقلاب بر سر زبان‌ها افتاد. او که از سال ۱۳۵۶ به فرانسه (نوفل‌لوشاتو در حومه پاریس) مهاجرت کرده بود، از طریق پیام‌های رادیویی و رسانه‌های بین‌المللی، انقلاب را هدایت می‌کرد. نکته قابل توجه در این دوران، ارتباطات پشت‌پرده‌ای بود که میان نمایندگان خمینی و دولت‌های خارجی برقرار شد. برخلاف شعارهای ظاهراً ضد غربی، شواهد تاریخی نشان می‌دهد امام خمینی برای تضمین بازگشت خود به ایران و انتقال قدرت، به آمریکا و قدرت‌های دیگر اطمینان خاطر داده بود که منافع آنان به خطر نخواهد افتاد.

بر اساس اسناد تازه آزادشده دولت آمریکا، در دی ۱۳۵۷ (ژانویه ۱۹۷۹) نمایندگان دولت جیمی کارتر چندین دیدار محرمانه با اطرافیان خمینی در پاریس داشتند.

. برای مثال، ابراهیم یزدی (مشاور نزدیک خمینی) در ۱۵ تا ۱۸ ژانویه ۱۹۷۹ سه بار با وارن زیمرمن دیپلمات آمریکایی دیدار کرد.

. پیام دولت کارتر این بود که آمریکا بدنبال کانالی مستقیم با آیت‌الله خمینی است و با کنار رفتن شاه مخالفتی ندارد، مشروط بر اینکه انتقال قدرت تدریجی و کنترل‌شده صورت گیرد



. چند روز قبل از آن، ژنرال رابرت هایزر از طرف کاخ سفید به تهران اعزام شده بود تا فرماندهان ارتش شاه را از کودتا بازدارد.

در نتیجه این اقدامات، وقتی شاه در ۲۶ دی ۱۳۵۷ از ایران خارج شد، ارتش عملاً بی‌طرفی اختیار کرد و راه برای پیروزی انقلاب هموار گردید

از سوی دیگر، خود آیت‌الله خمینی نیز مستقیماً پیام‌هایی به دولت آمریکا ارسال کرده بود. در ۷ بهمن ۱۳۵۷ (۲۷ ژانویه ۱۹۷۹)، خمینی در تماسی محرمانه به مقامات آمریکایی توصیه کرد به ارتش شاه فرمان دهند از دولت بختیار حمایت نکنند و تأکید کرد که «ما با آمریکایی‌ها هیچ دشمنی خاصی نداریم... درباره نفت نگران نباشید؛ ما آن را به شما خواهیم فروخت.»

این سخنان که در آستانه سقوط رژیم پهلوی بیان شد، نشان می‌دهد خمینی می‌خواست به واشنگتن اطمینان دهد که منافعشان در ایران حفظ خواهد شد. بی‌بی‌سی فارسی در گزارشی (خرداد ۱۳۹۵) فاش ساخت دولت کارتر همین تعهدات خمینی را مدنظر قرار داد و عملاً با جلوگیری از کودتای ارتش شاهنشاهی، بازگشت خمینی را تسهیل کرد.

این واقعیت تاریخی، روایت رایجی را که انقلاب اسلامی را صرفاً حرکتی ضدآمریکایی می‌داند تا حدودی به چالش می‌کشد و نشان می‌دهد معامله‌های پشت پرده در انتقال قدرت بی‌تأثیر نبوده است.

دیدگاه‌هایی وجود دارد مبنی بر اینکه دولت‌های غربی - به‌ویژه آمریکا و بریتانیا - از روی کار آمدن رژیم سنت‌گرا و مذهبی در ایران ناخشنود نبودند، چرا که آن را مانعی بر سر راه توسعه مستقل ایران می‌دیدند. خود محمدرضا شاه در خاطراتش تصریح کرده بود که آمریکا و انگلستان به سبب اقدامات استقلال‌طلبانه او (از جمله ملی کردن صنعت نفت در اوایل دهه ۱۳۵۰ و افزایش قیمت نفت) در صدد براندازی‌اش برآمدند. شاه، رؤسای جمهور آمریکا جان اف. کندی و جیمی کارتر را متهم می‌کرد که با شعارهای لیبرالی خود (حقوق بشر و فشار برای فضای باز سیاسی)، ارکان حکومتش را تضعیف کرده و زمینه را برای قدرت‌گیری خمینی مهیا کردند. اسناد سیا نیز نشان می‌دهد خمینی حتی از سال ۱۳۴۲ (پس از قیام ۱۵ خرداد) تلاش داشته با دولت کندی ارتباط برقرار کند. البته مقامات جمهوری اسلامی این اسناد را جعلی خوانده و هرگونه تبانی خمینی با غرب را انکار کرده‌اند. با این حال، مدارک تاریخی مزبور حداقل نشان می‌دهد که روند سقوط شاه و پیروزی انقلاب اسلامی بدون رضایت و هماهنگی ضمنی قدرت‌های بزرگ نبوده است.

پس از بازگشت امام خمینی به ایران در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ و پیروزی نهایی انقلاب در ۲۲ بهمن، ساختار جدید قدرت در کشور شکل گرفت. خمینی علناً سلطنت را «غیرقانونی و

خلاف شرع» اعلام کرد و خواستار تشکیل جمهوری اسلامی شد. او در بهار ۱۳۵۸ در پاسخ به پرسش خبرنگاران خارجی درباره ماهیت حکومت آینده، بارها بر جمهوری بودن نظام تأکید می‌کرد و اینکه روحانیون قصد قبضه کردن قدرت را ندارند. اما طولی نکشید که واقعیت برخلاف این وعده‌ها رقم خورد. اگرچه در نخستین دولت موقت (مهندس بازرگان) روحانیون رده بالا جز در حد نظارت حضور نداشتند، ولی با تدوین قانون اساسی و ایجاد نهادهایی مثل شورای نگهبان و ولایت فقیه، عملاً روحانیت شیعه در رأس قدرت سیاسی قرار گرفت.

ایدئولوژی سیاسی امام خمینی ترکیبی بود از اسلام‌گرایی شیعی، مبارزه با استعمار و استبداد، و بازگرداندن جامعه به ارزش‌های دینی. او به شدت نسبت به نفوذ فرهنگ غرب حساس بود و مفاهیمی چون «استقلال»، «آزادی» و «جمهوری اسلامی» را شعار انقلاب قرار داد. از نگاه خمینی، آمریکا شیطان بزرگ و اصلی‌ترین مانع رهایی ملت‌های مسلمان بود؛ با این حال، در عمل مشاهده شد که وی در موارد لازم، عمل‌گرایی سیاسی را بر شعار ترجیح می‌دهد. نمونه بارز آن، ماجرای ایران-کنترا در میانه دهه ۱۳۶۰ است که طی آن دولت ریگان در خفا و از طریق واسطه‌هایی به جمهوری اسلامی اسلحه فروخت و پول آن برای تأمین مالی ضدانقلابیون نیکاراگوئه صرف شد. افشای این رسوایی نشان داد علیرغم شعار «مرگ بر آمریکا»، مقامات جمهوری اسلامی (از جمله شخص آیت‌الله خمینی که در جریان کلیات امر بود) حاضر شدند برای تأمین سلاح در جنگ با عراق، به طور پنهانی با آمریکا و حتی اسرائیل معامله کنند - مصداقی آشکار از اولویت دادن مصلحت نظام بر اصول ایدئولوژیک و نوعی تقیه یا خدعه سیاسی.

امام خمینی در طول یک دهه رهبری خود (۱۳۵۷-۱۳۶۸) تغییراتی برخی بنیادین در جامعه ایران به وجود آورد. از سوی دیگر، رفتار و تصمیمات او گاه محل نقد و مناقشه بوده است. وی در سال ۱۳۶۷ با صدور فرمان اعدام دسته‌جمعی زندانیان سیاسی مجاهدین خلق و چپ (که به اعدام‌های ۶۷ مشهور شد) لکه سیاهی در کارنامه انقلاب بر جای گذاشت. همچنین فتوای جهانی او در بهمن ۱۳۶۷ مبنی بر قتل سلمان رشدی (نویسنده کتاب آیات شیطانی)، جمهوری اسلامی را در تقابل شدید با غرب قرار داد. با این همه، بسیاری از پیروانش او را قهرمانی می‌دانند که استقلال و هویت اسلامی را به ایران بازگرداند. روح‌الله خمینی در ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ درگذشت. پس از او فصل جدیدی در تاریخ جمهوری اسلامی آغاز شد که با رهبری آیت‌الله خامنه‌ای استمرار یافت. پیش از پرداختن به دوران خامنه‌ای، لازم است به یک جنبه مهم در شخصیت امام خمینی اشاره کنیم: به کارگیری خدعه سیاسی در گفتار و رفتارش.

خود بنی‌صدر (اولین رئیس‌جمهور پس از انقلاب) در خاطراتش نقل می‌کند که خمینی در نوفل‌لوشاتو انعطاف و نرمش بسیاری در برابر پیشنهادهای ما برای دموکراسی و حقوق بشر نشان می‌داد و «هر چه به او می‌گفتم بدون تردید اعلام می‌کرد.»

به گفته بنی‌صدر، «وقتی در فرانسه بود، کاملاً جانب آزادی را گرفته بود... اما وقتی از پله‌های هواپیما در تهران پایین آمد، تغییر کرد.»



بنی صدر تعریف می‌کند چند ماه پس از انقلاب، در قم به دیدار خمینی رفت تا به اجبار حجاب برای زنان اعتراض کند و یادآور شود که این اقدام برخلاف وعده‌هایی است که امام در پاریس داده بود (مبنی بر آزادی زنان در انتخاب پوشش). پاسخ خمینی حیرت‌آور بود: «من در فرانسه یک چیزهایی گفتم که مصلحت بود؛ اما الزامی ندارم به آن حرف‌ها پایبند بمانم و اگر صلاح بدانم، عکس آن‌ها را خواهم گفت.»

بنی صدر این لحظه را «بسیار تلخ» توصیف می‌کند.

این اظهارات نشان می‌دهد که خمینی به تقیه سیاسی و بیان سخنان مصلحتی باور داشت و از دید او هدف – که همانا استقرار حکومت اسلامی بود – وسیله‌ها (حتی وعده‌های علنی پیشین) را توجیه می‌کرد. بعدها نیز جانشین او همین مشی را کم‌وبیش دنبال کرد.

فصل سوم

آیت الله خامنه‌ای – سلطه مطلق، حذف رقبا و
فقر توده‌ها در سایه ولایت

سید علی حسینی خامنه‌ای در سال ۱۳۱۸ شمسی- در مشهد در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمد. او از جوانی دروس حوزوی خواند و در مبارزات علیه رژیم شاه فعال بود. پس از انقلاب ۱۳۵۷، خامنه‌ای به سرعت در ساختار جدید رشد کرد: ابتدا معاون وزیر دفاع و نماینده‌ی امام در شورای عالی دفاع، سپس در سال ۱۳۵۹ امام جمعه تهران و از ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ دو دوره رئیس‌جمهور ایران بود. خامنه‌ای از یاران نزدیک خمینی به شمار می‌رفت و هرچند از نظر جایگاه فقهی در رتبه مراجع تقلید نبود، به سبب سابقه مبارزاتی و وفاداری به خط امام، پس از درگذشت آیت‌الله خمینی در ۱۳۶۸ با رأی مجلس خبرگان به مقام رهبر جمهوری اسلامی رسید.

سه دهه رهبری آیت‌الله خامنه‌ای با تمرکز فزاینده قدرت در دستان او همراه بوده است. او شبکه گسترده‌ای از نهادهای تحت امر خود (دفتر رهبری، سپاه پاسداران، دستگاه‌های امنیتی، ائمه جمعه، نمایندگان ولی فقیه در استان‌ها و ...) ایجاد کرده که عملاً تمامی شئون کشور را زیر نظر دارند. خامنه‌ای در طی این سال‌ها هر کسی را که احتمال می‌داد مشروعیت یا اقتدار ولایت مطلقه فقیه را به چالش بکشد، کنار زده یا مهار کرده است.

نمونه‌های برجسته این حذف رقبا عبارتند از:

سید احمد خمینی: فرزند امام خمینی که پس از رحلت پدر، به عنوان یادگار و حلقه وصل بیت امام نفوذ معنوی داشت. احمد خمینی در سال‌های پایانی عمرش از وضعیت کشور انتقادهایی داشت و گفته می‌شود با برخی سیاست‌های خامنه‌ای و دولت وقت

(رفسنجانی) موافق نبود. او در اسفند ۱۳۷۳ به طور ناگهانی دچار عارضه قلبی و تنفسی شد و درگذشت.

مقامات، علت مرگ را سکتۀ قلبی اعلام کردند، اما خیلی زود شایعاتی درباره غیرطبیعی بودن فوت او منتشر گردید. این شایعات زمانی قوت گرفت که در جریان افشای قتل‌های زنجیره‌ای (ترور دگراندیشان) در سال ۱۳۷۷، برخی عاملان بازداشت‌شده اعتراف کردند که سید احمد خمینی نیز توسط تیم‌های امنیتی به قتل رسیده است. عمادالدین باقی (روزنامه‌نگار) فاش کرد حجت‌الاسلام سید حسن خمینی (فرزند احمد) تأیید نموده که رئیس دادگاه نظامی به خانواده گفته قاتلان زنجیره‌ای اذعان کرده‌اند احمد آقا را آنان کشته‌اند. هرچند این اعترافات بعداً تحت فشار تکذیب شد و حتی مطرح‌کنندگان آن تحت پیگرد قرار گرفتند، اما تردیدها هرگز کاملاً برطرف نشد. برخی چهره‌های سیاسی (مانند مهدی کروبی) سال‌ها بعد تلویحاً تهدید کردند اگر اذیت‌ها ادامه یابد، ناگفته‌هایی را درباره مرگ احمد خمینی فاش خواهند کرد. در هر صورت، حذف فیزیکی «جعبه سیاه بیت امام» - آن‌گونه که احمد خمینی لقب گرفته بود - راه را برای یک‌هتازی کامل خامنه‌ای هموار کرد.

اکبر هاشمی رفسنجانی: رئیس‌جمهور اسبق و یکی از معماران اصلی نظام جمهوری اسلامی که سال‌ها رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام بود. هاشمی رفسنجانی در دهه ۱۳۶۰ شریک و حامی خامنه‌ای در کسب رهبری به‌شمار می‌رفت، اما به مرور فاصله‌هایی میان آن دو پدیدار شد. در دهه ۱۳۹۰، رفسنجانی به سمت جریان منتقد وضع موجود متمایل شد و در انتخابات ۱۳۹۲ حتی رد صلاحیت گردید. پس از پیروزی حسن روحانی (که مورد حمایت رفسنجانی بود)، نفوذ سیاسی هاشمی دوباره پرننگ شد. با این حال، در ۱۹ دی ۱۳۹۵ رخدادی تکان‌دهنده رقم خورد: آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در استخر

مجموعه کوشک دچار ایست قلبی شد و درگذشت. مرگ ناگهانی او در ۸۲ سالگی با وجود سلامت نسبی، بسیاری را به شک انداخت. چندی بعد، خانواده هاشمی افشا کردند که بر اساس گزارش شورای عالی امنیت ملی، میزان رادیواکتیو در پیکر او ۱۰ برابر حد مجاز بوده است.

فائزه هاشمی گفت در جلسه‌ای رسمی این موضوع را به آنان اعلام کرده‌اند؛ اگرچه محسن هاشمی (فرزند دیگر) بعدها آن را «عددسازی» خواند و تردید افکند. دولت روحانی دستور تحقیق مجدد داد، اما نتیجه‌ای منتشر نشد. همچنین محسن هاشمی تصریح کرد که به خانواده اجازه نداده‌اند فیلم دوربین‌های مداربسته استخر و باغ محل حادثه را مشاهده کنند. فائزه هاشمی نیز جزئیات بیشتری مطرح کرد از جمله اینکه پدرش را با ۲۰ دقیقه تأخیر به بیمارستان رساندند و در بیمارستان نیز اجازه مداخله پزشکان را ندادند تا پزشک قانونی برسد. همه این قرائن، ظن «ترور بی‌سروصدای هاشمی» را تقویت کرد هرچند مقامات رسمی آن را قویاً رد می‌کنند. به هر روی، با مرگ هاشمی یکی از آخرین وزنه‌های متعادل‌کننده درون حاکمیت کنار رفت و آیت‌الله خامنه‌ای بی‌مزاحم‌تر از همیشه به پیشبرد سیاست‌های خود ادامه داد. خانواده رفسنجانی همچنان مرگ او را «مشکوک» می‌دانند و فائزه حتی تعبیر «شهادت» را درباره پدرش به کار برده است.

سایر رقبا و مدعیان بالقوه رهبری: آیت‌الله خامنه‌ای علاوه بر موارد فوق، طی سال‌ها بسیاری دیگر از شخصیت‌های سیاسی و مذهبی را که بیم چالش از جانب آنان می‌رفت، به انحای مختلف از میدان به‌در کرده است. آیت‌الله حسینعلی منتظری که در زمان امام خمینی قائم‌مقام رهبری بود، پس از انتقاد از اعدام‌های ۶۷ مغضوب واقع و در ۱۳۶۸ از جانشینی عزل شد؛ در دوران خامنه‌ای نیز به‌خاطر اعتراضات صریحش به عملکرد رهبر، سال‌ها در حصر-خانگی بود تا ۱۳۸۸ که درگذشت. مهدی کروبی و میرحسین موسوی، دو

سیاستمدار عالی‌رتبه (رئیس پیشین مجلس و نخست‌وزیر دوران جنگ) که پس از انتخابات بحث‌برانگیز ۱۳۸۸ به رهبران معترضین بدل شدند، به دستور خامنه‌ای از ۱۳۸۹ تاکنون در حصر— به سر می‌برند. ده‌ها روزنامه‌نگار، فعال مدنی و حتی روحانی منتقد (مانند آیت‌الله یوسف صانعی، آیت‌الله دستغیب شیرازی و ...) با فشارهای امنیتی-قضایی مجبور به سکوت یا خانه‌نشینی شده‌اند. در یک کلام، علی خامنه‌ای هیچ صدای مخالف جدی را بر نمی‌تابد و برای تثبیت ولایت مطلقه خود، یا رقبا را حذف فیزیکی کرده یا با ارباب و پرونده‌سازی کنار می‌زند.

یکی از نام‌هایی که بعضاً در زمره رقبا ذکر می‌شود، ابراهیم رئیسی— است. رئیسی— که از شاگردان نزدیک خامنه‌ای و سال‌ها مسئول دستگاه قضایی بود، در سال ۱۴۰۰ با حمایت آشکار رهبر به ریاست‌جمهوری رسید. برخی تحلیل‌گران معتقدند خامنه‌ای با این گماشتن، دو هدف داشت: نخست یک‌دست کردن حکومت و حذف کامل اصلاح‌طلبان؛ دوم سنجیدن محبوبیت و کارآمدی رئیسی— در معرض افکار عمومی. به بیان دیگر، عده‌ای برآنند که خامنه‌ای رئیسی— را به‌عنوان گزینه جانشینی در ذهن داشت اما با رئیس‌جمهور کردن او، می‌خواست وزن اجتماعی‌اش را بسنجد و در عین حال او را از مقبولیت بالقوه تهی سازد تا خود در زمان حیاتش همچنان بلامنازع بماند. فارغ از درستی این تحلیل، تاکنون رئیسی— نه‌تنها چالشی برای رهبر ایجاد نکرده، بلکه چهره کاملاً مطیع از خود نشان داده است. حتی اگر چشم‌انداز جانشینی را در نظر بگیریم، رقابت اصلی محتمل بین رئیسی— و مجتبی خامنه‌ای (فرزند دوم رهبر) خواهد بود که گفته می‌شود پدرش در پی زمینه‌سازی برای ارتقای اوست. به هر روی، آیت‌الله خامنه‌ای تا این لحظه با مهارت و سخت‌گیری، هرگونه مرکز قدرت آلترناتیو را حذف یا کنترل کرده و هیمنه‌ی خود را به عنوان مقتدرترین فرد ایران پس از انقلاب استمرار بخشیده است.

اما وجه مهم دیگر، عملکرد خامنه‌ای در اداره کشور و پیامدهای اجتماعی-اقتصادی آن است. منتقدان، او را متهم می‌کنند که رفاه و پیشرفت مردم برایش در درجه آخر اهمیت قرار دارد و بقای حاکمیت و آرمان‌های ایدئولوژیک را بر هر چیز ترجیح می‌دهد. در دوران رهبری او، با آنکه صدها میلیارد دلار درآمد نفتی نصیب ایران شد، بخش عمده‌ای از مردم فقیرتر شدند و فاصله طبقاتی افزایش یافت. سیاست‌های خارجی تنش‌زای وی (نظیر ماجراجویی‌های هسته‌ای و منطقه‌ای) تحریم‌های کمرشکنی را به کشور تحمیل کرد که مستقیماً معیشت مردم را نشانه گرفت.

همزمان، نهادهای اقتصادی تحت نظر رهبر مانند ستاد اجرایی فرمان امام، بنیاد مستضعفان، آستان قدس رضوی و ... به امپراتوری‌های مالی عظیمی بدل شدند که از مالیات و نظارت رسمی معافند و تحت فرمان مستقیم خامنه‌ای اداره می‌شوند. خبرگزاری رویترز در تحقیقی گسترده ارزش اموال و شرکت‌های تحت کنترل ستاد اجرایی را حدود ۹۵ میلیارد دلار برآورد کرده است. این ثروت افسانه‌ای در حالی در ید قدرت رهبر ایران است که طبق آمار رسمی، حدود یک‌سوم خانوارهای ایرانی زیر خط فقر مطلق به سر می‌برند. بر اساس گزارش مرکز آمار ایران، در سال ۱۳۹۸ نزدیک به ۳۰ درصد جمعیت کشور درآمدی کمتر از حداقل‌های تأمین معیشت داشتند. حتی برخی مقامات به آمار ۳۵ تا ۴۰ درصد فقرای کشور اشاره کرده‌اند.

این شکاف طبقاتی فاحش، محصول ۳۴ سال حاکمیت بی‌رقیب علی خامنه‌ای و اولویت‌بندی‌های اوست. رهبر جمهوری اسلامی همواره شعار ساده‌زیستی سر داده و خود را حامی مستضعفان معرفی می‌کند. رسانه‌های رسمی از قول او نقل می‌کنند که «فقر مردم، گناه فرمانروایان است». اما منتقدان، این گفتار را ریاکارانه می‌دانند و کارنامه عملی او را

شاهد می‌آورند که حکومتش چگونه با تصمیمات اشتباه و فساد ساختاری، میلیون‌ها ایرانی را به زیر خط فقر فرستاده است.

خامنه‌ای برخلاف خمینی که در سال‌های آخر نوشیدن جام زهر (پذیرش آتش‌بس) را به مصلحت مردم ترجیح داد، کمتر انعطافی برای کاهش آلام اقتصادی مردم نشان داده است. برای نمونه، در قضیه برنامه هسته‌ای، سال‌ها در برابر مصالحه با غرب ایستاد تا اینکه اقتصاد به لبه فروپاشی رسید و ناچار برجام را پذیرفت - آن هم موقت. یا در اعتراضات گسترده دی ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸ که فریاد گرسنگی و بیکاری بخش بزرگی از مردم بود، رهبری به جای اعتراف به کاستی‌های حکومت، آن‌ها را توطئه دشمن خواند و سرکوب شدید را تأیید کرد.

با همه این اوصاف، باید گفت علی خامنه‌ای یک ایدئولوگ صرف نیست، بلکه سیاستمداری عمل‌گرا نیز هست. او در موارد لازم، از مواضع خود عقب‌نشینی می‌کند (مانند نرمش در قضیه برجام در ۱۳۹۲) ولی این انعطاف‌ها همواره برای حفظ کلیت نظام ولایت فقیه بوده، نه برای تغییر ساختار قدرت یا توزیع آن.

در دهه اخیر، نارضایتی عمومی از وضعیت اقتصادی و محدودیت‌های اجتماعی افزایش یافته و شعارهای تندى علیه شخص خامنه‌ای در اعتراضات شنیده شده است. اما دستگاه سرکوب تحت فرمان او (سپاه، بسیج، نیروهای امنیتی) مانع هرگونه تغییر از پایین شده‌اند. جمع‌بندی اینکه آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان دومین ولی فقیه حاکم بر ایران، چهره‌ای است مقتدر، مستبد و رازآلود. او از یک سو توانسته ثبات نسبی سیاسی را با قبضه قدرت حفظ کند و ایران را به بازیگری منطقه‌ای بدل سازد؛ از سوی دیگر، به قیمت سرکوب آزادی‌ها، انزوا و عقب‌ماندگی اقتصادی کشورش تمام شده است.

در بخش پایانی، نقش تاریخی قشر-روحانیت و فرهنگ سیاسی آنان را در عقبماندگی ایران بررسی خواهیم کرد و نشان خواهیم داد چگونه خدعه و تزویر به سلاخی رایج در دست حاکمان مذهبی تبدیل شده است.

فصل چهارم

نقش روحانیت در عقبماندگی ایران و
تاکتیک خدعه در بازی قدرت

نهاد روحانیت شیعه در پنج قرن گذشته همواره یکی از بازیگران اصلی صحنه اجتماع و سیاست ایران بوده است. از زمان رسمیت یافتن تشیع در دوران صفویه (اوایل قرن ۱۶ میلادی)، علما و مجتهدان نفوذ گسترده‌ای بر مردم و حتی پادشاهان داشتند. در بزنگاه‌های تاریخی، گاه در کنار حکومت قرار گرفتند و گاه در برابر آن.

پرسشی که مطرح می‌شود این است: آیا روحانیت عامل پیشرفت ایران بوده یا عاملی بازدارنده و باعث عقب‌ماندگی؟ پاسخ این پرسش مطلق و یک‌جانبه نیست، اما می‌توان گفت در برهه‌های حساسی از تاریخ، مواضع و اقدامات بخش سنتی روحانیت سد راه نوسازی و توسعه شده است.

در دوران قاجار، هرچند برخی علما همچون سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی نقش مثبتی در مشروطه داشتند، اما دسته‌ای دیگر به رهبری شیخ فضل‌الله نوری در برابر بسیاری از اصول تجدد ایستادند. شیخ نوری صراحتاً با مفاهیمی چون آزادی مطبوعات، برابری حقوق شهروندان و حاکمیت مردم – که در متمم قانون اساسی مشروطه آمده بود – مخالفت کرد و خواستار ایجاد شورای نگهبان از فقها برای نظارت بر قوانین شد. او معتقد بود مشروطه به سبک غربی موجب ترویج بی‌دینی و فساد می‌شود و باید «مشروع» گردد تا با شریعت تطابق داشته باشد.

گرچه نوری به جرم مخالفت با نهضت مردمی اعدام شد، اما اندیشه او بعدها الهام‌بخش نظام جمهوری اسلامی گردید که در آن فقیهان شورای نگهبان، قوانین مصوب پارلمان را با شرع مشروعه می‌کنند.

در عصر پهلوی اول، هنگامی که رضاشاه برنامه گسترده‌ای برای مدرن‌سازی ایران آغاز کرد - ساخت راه‌آهن، اعزام دانشجو به خارج، کشف حجاب اجباری، تحدید نفوذ علما در دادگستری و ... - بسیاری از روحانیون سنت‌گرا این تحولات را تهدیدی برای اسلام و جامعه می‌دیدند. آنان مردم مذهبی را علیه کشف حجاب و لباس متحدالشکل تحریک می‌کردند و این اقدامات حکومت را جنگ با ایمان می‌خواندند. نتیجه تقابل، سرکوب خشن مخالفان مذهبی توسط دولت بود که خود به شکاف دین و دولت دامن زد.

در زمان محمدرضا شاه نیز اعطای حقوق اجتماعی به زنان و عرفی‌سازی قوانین خانوادگی با مخالفت جدی مراجع مواجه شد. امام خمینی و دیگر علما در سال ۱۳۴۲ صراحتاً اعلام کردند آزادی زنان و تساوی حقوق آنان «خلاف اسلام» است و علیه آن قیام کردند. هرچند در سال‌های پس از انقلاب، جمهوری اسلامی حق رأی زنان را ملغی نکرد (زیرا خمینی رأی زنان را ابزاری برای مشروعیت خود دید و حفظ کرد)، اما بسیاری از دستاوردهای حقوقی و اجتماعی زنان در دوره پهلوی (مانند قانون حمایت خانواده ۱۳۴۶-۵۳ که حق طلاق و حضانت به زنان می‌داد) منسوخ یا تضعیف شد. حجاب اجباری که از ۱۳۵۹ به‌تدریج اجرا شد، یکی از نمادهای عقب‌گرد در آزادی‌های فردی بود که نیمی از جمعیت (زنان) را به دوران سنتی بازگرداند.

فراتر از مسئله زنان، روحانیت حاکم در جمهوری اسلامی در موارد متعدد رویکردی ضدعلم و ضدتوسعه اتخاذ کرده است. برای نمونه، نگاه ایدئولوژیک به آموزش و پژوهش، تصفیه اساتید و دانشجویان دگراندیش در انقلاب فرهنگی ۱۳۵۹، محدودیت در تدریس علوم انسانی غربی، و ترجیح دادن «مدیریت جهادی» به‌جای مدیریت علمی و کارشناسی، همگی به نوعی ناشی از حاکمیت تفکر سنتی روحانیون بر ارکان کشور بوده است.

البته نمی‌توان منکر پیشرفت‌های علمی مانند برنامه هسته‌ای یا صنایع موشکی در این دوران شد، اما این‌ها عمدتاً ماهیت امنیتی-نظامی داشته و در زندگی روزمره مردم تأثیر بهبودبخشی نداشته است. در عوض، در حوزه‌هایی که به رفاه عمومی و توسعه پایدار مربوط می‌شود - نظیر اقتصاد، محیط‌زیست، روابط خارجی - سیاست‌های ایدئولوژیک و بعضاً غیرعقلانی رهبران مذهبی، ایران را از قافله پیشرفت جهانی عقب انداخته است.

نکته مهم دیگر، رهیافت روحانیت به مقوله صداقت و فریب در سیاست است. تقیه به‌عنوان یک اصل اعتقادی در تشیع امامی - که به شیعیان اقلیت اجازه می‌دهد برای حفظ جان و دین خود در ظاهر با حاکمان ظالم همراهی کنند - سابقه‌ای طولانی دارد. اما به نظر می‌رسد در جمهوری اسلامی، این مفهوم کارکرد تازه‌ای یافته و آن توجیه «خدعه» در عرصه سیاسی است.

رهبران جمهوری اسلامی بارها نشان داده‌اند که در مذاکرات و تعهدات بین‌المللی یا حتی وعده‌های داخلی، اگر مصلحت اقتضا کند، از بیان خلاف واقع ابایی ندارند. به نمونه تاریخی خمینی در پاریس و پس از انقلاب که پیشتر اشاره شد توجه کنیم: او به صراحت گفت هرچه در فرانسه گفته‌ام، برای اقتضای آن زمان بوده و الان می‌توانم برخلافش عمل کنم. این بیان، تأییدی بی‌پرده بر به‌کارگیری خدعه برای کسب قدرت است.

بر همین قیاس، می‌توان اقدامات مسئولان پس از او را نیز فهم کرد. برای مثال، بارها شده است که مقام‌های ایران در مذاکرات هسته‌ای یا منطقه‌ای قولی داده‌اند و در عمل خلاف آن رفتار کرده‌اند و بعدها گفته‌اند «تاکتیک» بوده است.

اصطلاح معروف «الحربُ خدعة» (جنگ نیرنگ است) که ریشه در حدیث نبوی دارد، مورد استناد بسیاری از سیاستمداران جمهوری اسلامی قرار گرفته تا نشان دهند فریب دادن دشمن در میدان سیاست مجاز است. منتقدان اما معتقدند این رویکرد باعث بی‌اعتمادی داخلی و خارجی به حاکمیت شده است. وقتی مردم می‌بینند رهبرشان در پاریس دم از آزادی می‌زند ولی در تهران درست وارونه آن عمل می‌کند، طبیعی است که نسبت به صداقت او بدبین شوند.

چنین شد که سرمایه اجتماعی روحانیت که روزی به راستگویی و پاکدستی شهره بودند، امروز به شدت آسیب دیده است.

علاوه بر صحنه سیاسی، می‌توان گفت فرهنگ تظاهر و ریاکاری تا حدی در لایه‌هایی از جامعه نیز نهادینه شده که حاصل عملکرد دوگانه نظام دینی است. از یک سو، حکومت اسلامی ظواهر شرعی را به زور الزام کرده (مثل حجاب اجباری، منع مشروبات الکلی، تفکیک جنسیتی) و از سوی دیگر برخی مسئولان خود پشت پرده به آن پایبند نیستند.

این وضع، مردم را به دورویی سوق داده است: در ظاهر تابع قوانین شرع‌اند و در خفا زندگی دلخواه خود را می‌کنند. بدین ترتیب، خدعه تنها ابزار حاکمان برای رسیدن به قدرت نبوده، بلکه به ابزار شهروندان عادی برای ادامه حیات زیر فشارهای ایدئولوژیک هم بدل شده است. این شاید عمیق‌ترین لطمه‌ای است که حاکمیت آخوندی به سرمایه اخلاقی و فرهنگی کشور وارد ساخته است.

در پایان باید تاکید کرد که روحانیت شیعه نیز یکدست نبوده و نیست. در میان علما همواره افرادی نواندیش و مصلح وجود داشته‌اند که تلاش کرده‌اند میان سنت و مدرنیته

آشتی برقرار کنند. اما متأسفانه در مقاطع حساس، کفه ترازوهای متعصب سنگین‌تر بوده و مسیر تاریخ ایران را به‌سوی انزوا و عقب‌ماندگی سوق داده است.

امروز پس از ۴۴ سال از استقرار حکومتی کاملاً دینی، ایران در بسیاری شاخص‌ها از همسایگان سکولار خود عقب‌تر است؛ از اقتصاد گرفته تا آزادی‌های اجتماعی. حتی ارزش‌های اخلاقی و دینی در جامعه به دلیل اجبار حکومتی رنگ باخته است. اعتراضات گسترده سال‌های اخیر (۱۳۸۸، ۱۳۹۶، ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱) که بخش عمده شرکت‌کنندگان در آن‌ها جوانان بوده‌اند، نشان می‌دهد نسل جدید تا حد زیادی از روحانیت رویگردان شده و آنان را مسئول وضع موجود می‌داند. شعار «مرگ بر ولایت فقیه» و «جمهوری اسلامی نمی‌خواهیم» که آشکارا در خیابان‌ها شنیده شد، علامتی است بر سقوط اعتبار حکومتی که زمانی با پشتیبانی میلیونها مؤمن صادق بنا گردید.

با مرور آنچه در این فصول گفته شد، درمی‌یابیم که آخوندها و آیت‌الله‌ها نقشی دوگانه اما تعیین‌کننده در تاریخ معاصر ایران ایفا کرده‌اند. آنان به نام دین و سنت، با برخی مظاهر تمدن جدید مخالفت ورزیدند و روند توسعه ایران را کند کردند؛ در عین حال، با تکیه بر نفوذ مذهبی خود، قدرت سیاسی بی‌سابقه‌ای به چنگ آوردند. برای رسیدن به این قدرت و نگه داشتن آن، گاه از هر وسیله‌ای سود جستند: از صدور فتواهای جهاد و تکفیر رقیبان گرفته تا به‌کارگیری خدعه و تقیه در برابر دوست و دشمن.

حاصل کارشان، دولتی است که به ظاهر اسلامی خوانده می‌شود، ولی در باطن مشکلات دنیوی مردم را حل نکرده و حتی ایمان خود مردم را نیز تضعیف کرده است.

شاید اکنون زمان آن رسیده باشد که بر اساس تجربه تاریخی، «سیاست» و «دیانت» در این سرزمین راه خود را از یکدیگر جدا کنند – همان آموزه‌ای که سید عبدالحسین لاری یک قرن پیش آن را توطئه استعمار می‌خواند، اما بسیاری از ایرانیان امروز آن را پیش‌نیاز پیشرفت و سعادت آینده کشورشان می‌دانند.

فصل پنجم

نتیجه‌گیری

در طول این کتاب، نقش مخرب ملاها در سیاست، اقتصاد، اجتماع و روابط بین‌المللی ایران به تفصیل بررسی شد. از نفوذ تاریخی آن‌ها در دوران صفویه و قاجار تا تسلط مطلق آن‌ها پس از انقلاب ۱۳۵۷، حضور روحانیون در قدرت همواره تأثیرات عمیقی بر تمامی جنبه‌های زندگی مردم داشته است. این تأثیرات نه تنها باعث ایجاد بحران‌های داخلی شده، بلکه سیاست‌های خارجی ایران را نیز به شدت تحت تأثیر قرار داده است. در این فصل، خلاصه‌ای از نکات کلیدی کتاب ارائه شده و راهکارهایی برای عبور از مشکلات ناشی از تسلط ملاها بر ایران پیشنهاد خواهد شد.

تحلیل کلی نفوذ ملاها

تسلط بر سیاست و دولت

ملاها توانسته‌اند از طریق سیستم‌های حکومتی مانند شورای نگهبان، مجلس خبرگان، و ولایت فقیه، کنترل کامل دولت را به دست بگیرند. این امر باعث شده که ساختارهای دموکراتیک در کشور به شدت تضعیف شوند و فرصت‌های رشد سیاسی برای افراد مستقل از بین برود. نبود یک سیستم حکومتی پاسخگو و مشارکتی، یکی از مهم‌ترین دلایل بحران‌های سیاسی و اجتماعی ایران محسوب می‌شود.

کنترل بر اقتصاد

دخالت روحانیون در اقتصاد، منجر به فساد گسترده، انحصار اقتصادی، و ائتلاف منابع شده است. نهادهایی مانند بنیاد مستضعفان و ستاد اجرایی فرمان امام، بخش عمده‌ای از اقتصاد ایران را در اختیار گرفته و مانع رقابت سالم و رشد اقتصادی شده‌اند. اقتصاد وابسته به نهادهای مذهبی نه تنها موجب افزایش فقر و بیکاری شده، بلکه باعث مهاجرت گسترده سرمایه و نیروی انسانی از کشور شده است.

محدودیت‌های اجتماعی و فرهنگی

سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی که توسط روحانیون اعمال شده، باعث ایجاد محدودیت‌های گسترده‌ای برای مردم ایران شده است. سرکوب آزادی‌های فردی، نظارت شدید بر رسانه‌ها و اینترنت، و تحمیل سبک زندگی مذهبی به مردم، موجب نارضایتی عمومی شده است. این محدودیت‌ها به‌ویژه جوانان را از آینده‌ای روشن محروم کرده و روند مدرنیزاسیون را در کشور متوقف کرده است.

تأثیرات بین‌المللی و انزوای ایران

سیاست‌های خارجی حکومت ایران که تحت نفوذ ملاحا شکل گرفته است، موجب انزوای بین‌المللی، تحریم‌های اقتصادی شدید، و کاهش جایگاه دیپلماتیک کشور در سطح جهانی شده است. حمایت از گروه‌های نیابتی در منطقه، مداخله در کشورهای همسایه و درگیری‌های متعدد باعث شده که ایران به عنوان یک کشور بحران‌ساز در جهان شناخته

شود. این سیاست‌ها نه تنها وضعیت اقتصادی ایران را وخیم‌تر کرده، بلکه موجب کاهش امنیت و افزایش فشارهای بین‌المللی شده است.

راهکارهای پیشنهادی

برای عبور از بحران‌های ناشی از تسلط ملاها بر ایران، برخی اقدامات ضروری باید صورت گیرد:

جداسازی دین از سیاست:

- استقرار یک سیستم حکومتی مبتنی بر دموکراسی و قانون‌گرایی که در آن دین و دولت از یکدیگر تفکیک شوند.
- کاهش اختیارات نهادهای مذهبی در سیاست و قانون‌گذاری.

شفاف‌سازی اقتصاد و پایان دادن به انحصار مذهبی:

- نظارت دقیق بر فعالیت‌های مالی نهادهای مذهبی.
- واگذاری بخش‌های کلیدی اقتصاد به بخش خصوصی و کاهش کنترل بنیادهای مذهبی بر منابع مالی کشور.

بازسازی روابط بین‌المللی:

- پایان دادن به سیاست‌های مداخله‌جویانه در منطقه و تمرکز بر بهبود دیپلماسی جهانی.

- برقراری روابط متوازن و منطقی با کشورهای جهان برای کاهش تحریم‌ها و بهبود وضعیت اقتصادی.

افزایش آزادی‌های فردی و اجتماعی:

- لغو محدودیت‌های سخت‌گیرانه بر رسانه‌ها، هنر، و فضای مجازی.

- تضمین حقوق زنان، اقلیت‌های مذهبی و قومیتی.

اصلاح نظام آموزشی:

- کاهش نفوذ نهادهای مذهبی در سیستم آموزشی و تمرکز بر آموزش‌های علمی و مهارتی.

ایجاد فضایی آزاد برای تبادل اندیشه و رشد فکری نسل‌های جدید.

نتیجه‌گیری نهایی

با بررسی تمامی شواهد تاریخی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، مشخص است که نفوذ ملاها در حکومت ایران نه تنها موجب پیشرفت کشور نشده، بلکه ایران را در مسیر بحران‌های متعدد قرار داده است. ادامه این روند، کشور را با چالش‌های بیشتری روبه‌رو خواهد کرد و مانع توسعه و رفاه ملی خواهد شد.

تنها راه برون‌رفت از این وضعیت، تغییر ساختارهای حکومتی، حذف نفوذ نهادهای مذهبی در سیاست و اقتصاد، و ایجاد یک سیستم حکمرانی شفاف، پاسخگو و دموکراتیک

است. این تغییرات، هرچند دشوار و زمان‌بر خواهد بود، اما برای نجات ایران و ساختن آینده‌ای بهتر، امری ضروری است.

ایران سرزمینی با ظرفیت‌های عظیم انسانی، فرهنگی و اقتصادی است که تنها با کاهش نفوذ مذهب‌پون و حرکت به سوی حکومتی کارآمد و مردم‌سالار، می‌تواند به جایگاه واقعی خود در جهان دست یابد.

- منابع و مأخذ: (براساس شماره ارجاعات در متن)
- 【2】 عقیقی بخشایشی - «مرحوم آیت الله سید عبدالحسین لاری آغازگر اصل ولایت فقیه در یکصد سال پیش» - مؤسسه صراط مبین (۱۳۹۲) (مرحوم آیت الله سید عبدالحسین لاری آغازگر اصل ولایت فقیه در یکصد سال پیش)
- 【3】 ویکی فقه - مدخل «سید عبدالحسین لاری»
- 【5】 ویکی فقه - همان مدخل
- 【8】 خبرگزاری دانشجو - «عبدالحسین لاری؛ نخستین فقیهی که تعبیر ولایت مطلقه را برای فقیهان به کار برد» (۱۳۹۲) (عبدالحسین لاری؛ نخستین فقیهی که تعبیر «ولایت مطلقه» را برای فقیهان به کار برد)
- 【10】 ویکی پدیا (انگلیسی) - «Jimmy Carter's engagement with Ruhollah Khomeini» (براساس گزارش گاردین و اسناد دولتی آمریکا) (Jimmy Carter's engagement with Ruhollah Khomeini - Wikipedia)
- 【11】 همان - روایت دیدارهای مقامات آمریکایی با اطرافیان خمینی در دی ۱۳۵۷ (Jimmy Carter's engagement with Ruhollah Khomeini - Wikipedia)
- 【13】 گاردین - گزارش «US had extensive contact with Ayatollah Khomeini before Iran revolution» (US had extensive contact with Ayatollah Khomeini before Iran revolution | The Iranian revolution | The Guardian)

- 【17】 ویکی‌پدیا - مدخل «سید احمد خمینی»؛ بخش احتمال قتل (سید احمد خمینی - ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد)
- 【21】 ویکی‌پدیا - مدخل «اکبر هاشمی رفسنجانی»؛ بخش مشکوک بودن مرگ (اکبر هاشمی رفسنجانی - ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد) (اکبر هاشمی رفسنجانی - ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد)
- 【22】 ایندیندنت فارسی - «دارند رئیسی را برای رهبری آماده می‌کنند» (۱۴۰۰) (دارند رئیسی را برای رهبری آماده می‌کنند - ایندیندنت فارسی) (آیا مجتبی خامنه‌ای بر سر رهبری جمهوری اسلامی با ابراهیم رئیسی در ...)
- 【26】 ایران‌وایر - «خامنه‌ای، امپراتوری که مردم را زیر خط فقر فرستاد» (۱۴۰۰) (در نتیجه امپراتوری ۲۰۰ میلیارد دلاری خامنه‌ای جامعه ایران در تب فقر و ...)
- 【27】 رویترز - «Assets of the Ayatollah – Reuters Investigates» (Exclusive: Reuters investigates business empire of Iran's ۲۰۱۳ supreme (...))
- 【34】 تابناک - «یک‌سوم خانوارهای ایرانی در فقر مطلق‌اند» (۱۴۰۱) (یک سوم خانوارهای ایرانی در فقر مطلق‌اند - تابناک | TABNAK)
- 【36】 Atlantic Council (IranSource) - «Iran's protests intensify calls for Shia clerics to step back from politics» (2022) (Iran's protests intensify calls for Shia clerics to step back from politics - Atlantic Council)
- 【38】 رویترز - مصاحبه با بنی‌صدر «Khomeini betrayed principles of» (Iran's first president ۲۰۱۹ revolution – Iran's first president says) (says Khomeini betrayed 1979 Islamic revolution | Reuters)



【41】 چتم‌هاوس (Iran: Decades of female anger rocks the regime» by Sanam Vakil (2022) (Iran: Decades of female anger rocks the regime | Chatham House – International Affairs Think Tank) (Iran: Decades of female anger rocks the regime | Chatham House – International Affairs Think Tank) (Iran: Decades of female anger rocks the regime | Chatham House – International Affairs Think Tank)

【43】 ویکی‌پدیا – مدخل «شیخ فضل‌الله نوری» (شیخ فضل‌الله نوری - ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد)